

**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**



## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و نود و ششم





خانم لیلا مظاہری



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۶ گنج حضور، بخش پنجم  
تیترا  
«حکایت امیر و غلامش که نماز باره بود و انسِ عظیم داشت در نماز و مناجات با حق.»

میر شد محتاج گرمابه سحر  
بانگ زد: سنقر، هلا بردار سر  
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۵)

- سنقر: پرنده‌ای شکاری و خوش خط و خال مانند باز. در اینجا از اعلام ترکان و نام غلام است.

امیری هنگام سحر، به حمام نیاز پیدا کرد. بنابراین غلام خود را صدا زد و گفت: «آهای سنقر، از خواب بیدار شو!» به عبارتی ما به عنوان من ذهنی در این لحظه که فاصله بین روشنائی ذهن و روز است، متوجه می‌شویم که پر از همانیدگی و درد هستیم و نیاز داریم که در حمام فضای یکتایی به وسیله خرد و حکمت زندگی شسته شویم. بنابراین به قسمت اصلی خود که از جنس خداست با فضاگشایی بانگ می‌زنیم که از خواب ذهن بیدار شو، این لحظه وقت شستشو از همانیدگی‌ها در حمام فضای گشوده شده است.

طاس و مندیل و گل از آلتون بگیر  
تا به گرمابه رویم ای ناگزیر

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۶)-

-طاس: نوعی کاسه مسی، لگن

-مندیل: حوله

-آلتون: زر، طلا، از نام‌های زنان و کنیزکان ترک.

ای غلام، ای هشیاری حضور که برای رهایی از همانیدگی‌ها و دردهای حاصل از آن به ناچار باید به حمام فضای یکتایی برویم، ابزارهای شستشو و انداختن دردها و همانیدگی‌ها را از کنیزکی به نام آلتون، از خدا یا یک انسان زنده شده به او بگیر تا با فضاگشایی به حمام فضای یکتایی رفته و دردها و عقل من‌ذهنی را بشوییم.

سُنُقْرُ آن دَم طاس و مَنَدیلی نکو  
برگرفت و رفت با او دو به دو

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۷)-

-سُنُقْرُ: پرندهای شکاری و خوش خط و خال مانند باز. در اینجا از اعلام تُرکان و نام غلام است.  
-طاس: نوعی کاسه مسی، لگن  
-مَنَدیل: حوله

سنقر، هشیاری حضور، آن لحظه طاس و حوله‌ای مناسب یعنی ابزارهای شستشو و انداختن همانیدگی‌ها را فراهم کرد و همراه با امیر، من‌ذهنی، رفت.

نکته: درعین حال که ما من‌ذهنی داریم، می‌توانیم به جان اصلی خودمان که فعلاً ضعیف است نیز هشیار شویم.

مسجدی بر ره بُد و بانگ صَلا  
آمد اندر گوشِ سنقر در مَلا

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۸)

-صَلا: مخفّف صَلاه به معنی نماز

در میانه راه مسجدی قرار داشت و در این لحظه بانگ «حی علی الصلاة» بشتاب به سوی نماز، به گوش سنقر رسید. به بیان دیگر وقتی جان ما بیدار می شود، مسجد که نماد فضای یکتایی این لحظه است آشکار شده و از آن بانگ یکی شدن با زندگی می آید، به محض اینکه گوش جان ما آن را می شنود، می خواهد تعظیم کند و با خدا یکی شود.

بود سنقر سخت مَوْلِع در نماز  
گفت ای میر من ای بنده‌نواز  
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۹)

- مَوْلِع: حریص، آزمند، مشتاق  
سنقر، اصل و هشیاری حضور در انسان، نسبت به زنده شدن به خدا بسیار علاقه‌مند بود؛ از این رو خطاب به  
امیر که نماد من‌ذهنی است گفت: ای امیر من، ای که بنده‌نوازی...

تو پر این دگان زمانی صبر کن  
تا گزارم فرض و خوانم لم یکن  
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۰)

تو دقایقی چند در این دگان ذهن صبر کن، ساکت و آرام باش، به عنوان من‌ذهنی فکرها را بالا نیاور تا من  
نمازم را به جا آورم و «لم یکن» را بخوانم. یعنی با فضاگشایی اقرار کنم که هم‌تا و شبیه خدا در این جهان وجود  
ندارد و من نیز به‌عنوان امتداد خدا از جنس او هستم و نظیر ندارم.



بنابراین خودم را با چیزی و کسی مقایسه نمی‌کنم و چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکز نمی‌آورم، به آن‌ها توجه نمی‌کنم و من ذهنی را نمی‌سازم.

نکته ۱: جان اصلی انسان بسیار حریص است که به خداوند زنده شود، اما جان ذهنی و قسمت همانیده انسان دوست دارد من ذهنی را حفظ کند.

نکته ۲: طرز برخورد ما با من ذهنی خودمان و دیگران باید با نرمی، لطافت و فضاگشایی باشد. ما نمی‌توانیم خودمان و دیگران را با تنبیه و خشونت تغییر داده و از من ذهنی بیرون بیاوریم.

(قرآن کریم، سوره اخلاص (۱۱۲)، آیه ۴)  
 - «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.»  
 «و نه هیچ کس مثل و مانند و همتای اوست.»

[«لَمْ يَكُنْ» یعنی مرتب بگوئیم که غیر از خدا کسی نیست، او نظیر ندارد و ما هم که از جنس او هستیم، نظیر نداریم. درک این مطلب ما را به خداوند وصل می کند.]

(قرآن کریم، سوره بینه (۹۸)، آیه ۱)  
 - «لَمْ يَكُنْ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ.»  
 «کافران اهل کتاب و مشرکان دست برندارند تا برایشان برهانی روشن بیاید.»

[کسی که من ذهنی دارد این چیزها را درک نمی کند، او می خواهد با ذهن بفهمد و بر او ثابت شود.]

چون امام و قوم بیرون آمدند  
از نماز و وردها فارغ شدند

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۱)

وقتی که پیش نماز و نماز گزاران، همان کسانی که به سنقر کمک کردند تا تسلیم شود، از نماز و دعا فارغ شدند و از در مسجد بیرون آمدند، سنقر در فضای یکتایی تنها ماند و به حضور زنده شد.

نکته: در اینجا پیش نماز و نماز گزاران، مولانا و برنامه گنج حضور است که به ما کمک می کند تا وارد مسجد فضای یکتایی شویم، سپس فرمها کنار می روند و ما با خدا یکی می شویم.

سُنقر آنجا ماند تا نزدیک چاشت  
میر، سُنقر را زمانی چشم داشت

–(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۲)

–چاشت: ظهر، میانه روز

اما سُنقر تا نزدیک ظهر و تسلیم کامل و یکی شدن با زندگی، در مسجد فضای یکتایی ماند و صبر کرد. آن امیر مدتی منتظر او نشست و حواسش بود سُنقر که نماد هشیاری است دیر کرده و به ذهن برنگشته است.

گفت: ای سنقر چرا نایی بیرون؟  
گفت: می‌نگذاردم این ذوفنون

–(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۳-۳۰)

–ذوفنون: صاحب فن‌ها، دارای هنرها، منظور خداوند حکیم است.

امیر، از بیرون مسجد فریاد زد: «ای سنقر، چرا بیرون نمی‌آیی؟» سنقر جواب داد: «این خداوند صاحب فن و هنر نمی‌گذارد از مسجد یکتایی بیرون بیایم.»

نکته: اگر ما فضا را باز و ذهن را خاموش کنیم و از ستیزه‌جویی و مقاومت دست برداریم و با خودمان با احترام رفتار کنیم، ممکن است من‌ذهنی اجازه دهد ما مدتی روی خود کار کرده، از ذهن خارج شویم و در این لحظه ساکن گردیم، من‌ذهنی هم به عنوان امیر کاری به کار ما نداشته باشد.

صبر کن، نک آمدم ای روشنی  
نیستم غافل، که در گوشِ منی

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۴)-

ای امیر، اندکی صبر کن، همین الآن بیرون می‌آیم، از تو غافل نیستم می‌دانم که منتظر من هستی.

نکته: ما به‌عنوان هشیاری اگر به ذهن برگردیم، من ذهنی دوباره فعال می‌شود، پس با احترام او را به صبر و سکوت دعوت می‌کنیم.

هفت نوبت صبر کرد و بانگ کرد  
تا که عاجز گشت از تیباشِ مرد

- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۵)

- تیباش: عشوه و فریب، در اینجا یعنی تأخیر و درنگ

آن امیر هفت مرتبه غلام را صدا زد یعنی مدت زیادی گذشت و من ذهنی بیکار ماند تا اینکه از تأخیر و درنگ غلام بیتاب شد. [به عبارتی ما تسلیم می شویم و فضا را باز می کنیم، ولی فوراً فضا را می بندیم، چرا که من ذهنی منتظر است و دوباره ما را به ذهن می کشد. ولی اگر ما فضا را باز کنیم، صبر کرده و من ذهنی را ساکت کنیم، در اینصورت ظهر می شود، من ذهنی نفوذ خود را از دست می دهد و خداوند نمی گذارد از فضای یکتایی بیرون بیاییم.]

پاسخش این بود می نگذاردم  
تا برون آیم هنوز ای محترم

–(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۶)

هشیاری چنین پاسخ می داد: «ای من ذهنی محترم صبر کن، چرا که اجازه نمی دهد از مسجد فضای یکتایی بیرون بیایم.»

گفت: آخر مسجداندر، کس نماند  
کیت وا می دارد؟ آنجا کت نشاند؟

–(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۷)

امیر یا همان من ذهنی گفت: «ای سنقر، آخر در مسجد کسی نمانده است، چه کسی تو را در آنجا نگه داشته و نمی گذارد بیرون بیایی؟»



گفت: آنکه بسته استت از برون  
بسته است او هم مرا در اندرون

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۸)

سنقر، جان اصلی ما در پاسخ به امیر، من ذهنی، گفت: «آن کسی که تو را از بیرون بسته است و تو نمی توانی وارد مسجد شوی، همان کس مرا نیز از درون بسته است و اجازه خروج از مسجد را به من نمی دهد.»

آنکه نگذارد تو را کآیی درون  
می‌بنگذارد مرا کآیم برون

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۹)

آن کسی که به دلیل داشتن هشیاری جسمی، به تو اجازه نمی‌دهد به فضای یکتایی بیایی، همان کس نمی‌گذارد  
من که از جنس هشیاری خالص هستم، از فضای یکتایی این لحظه بیرون بیایم.

نکته: در فضای گشوده شده این لحظه ما با خدا یکی شده و به وحدت می‌رسیم و دیگر نمی‌توانیم از آن خارج  
شویم.

آنکه نگذارد کز این سو پا نهی  
او بدین سو بست پای این رهی

– (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۰)

– رهی: رونده، سالک، غلام و بنده

آن کسی که نمی‌گذارد تو پایت را به مسجد یکتایی بگذاری همان کس در فضای یکتایی این لحظه پای مرا  
بسته و نمی‌گذارد قدم به بیرون بگذارم و وارد ذهن شوم.

ماهیان را بحر نگذارد برون  
خاکیان را بحر نگذارد درون

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۱)

برای مثال، همانطور که دریا مانع می‌شود که ماهی‌ها بیرون از آب بروند، همانگونه نیز نمی‌گذارد ساکنان خشکی بدون تجهیزات لازم وارد دریا شوند.

مولانا با استفاده از این تمثیل به روشنی بیان می‌کند که بحر یکتایی به ماهیان، کسانی که با فضاگشایی از من‌ذهنی رها گشته و از جنس اصل خود شده‌اند، اجازه خروج از این فضا را نمی‌دهد، و همچنین بحر یکتایی خاکیان، من‌های ذهنی را که از جنس جسم و همانیدگی‌ها هستند، نیز نمی‌گذارد به درون فضای یکتایی بیایند.

اصل ماهی آب و حیوان از گل است  
حیله و تدبیر اینجا باطل است

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۲)-

زیرا همانطور که اصل ماهی از آب است و اصل حیوانات خشکی از گل، ریشه انسانی که با فضاگشایی از همانیدگی‌ها آزاد شده و به خدا تبدیل شده از جنس هشیاری حضور و نظر است. و اصل انسانی که من ذهنی دارد از جنس حیوان، فرم و همانیدگی‌هاست. بنابراین هر گونه چاره جویی و تدبیر من ذهنی و اندیشیدن بر حسب همانیدگی‌ها باطل و بیهوده است و نمی‌تواند ما را به خدا زنده کند.

قفل زفت است و گشاینده خدا  
دست در تسلیم زن واندر رضا

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۳)

-زفت: ستبر، بزرگ

این قفل من ذهنی که در اثر حرکت سریع فکرها حول محور همانیدگی‌ها در هر لحظه ایجاد می‌شود بسیار سخت و پیچیده است و فقط خداست که می‌تواند آن را باز کند. پس تو ای انسان، درمقابل وضعیت این لحظه تسلیم باش، آنچه را که ذهنت نشان می‌دهد مهم ندان و با رضایت کامل اجازه بده خداوند از طریق «قضا و کُنْ فَاکان» روی تو کار کند و قفل من ذهنی‌ات را بگشاید.

نکته ۱: انسان ناراضی من ذهنی دارد، حالش همواره بد است و در حال شکایت از وضعیت‌ها و زندگی به ثمر نرسیده‌اش است، او فکر می‌کند که هیچگاه زندگی نکرده است و در آینده به زندگی خواهد رسید. اما انسانی که رضا دارد خود را از جنس زندگی می‌داند، حالش همیشه خوب است، در این لحظه حاضر است، اتفاقات برایش مهم نیستند، به هر چیزی که اتفاق می‌افتد رضا می‌دهد و همواره تسلیم است.

نکته ۲: راضی بودن به اتفاق و وضعیت این لحظه معنی‌اش این نیست که ما نمی‌خواهیم آن‌ها را عوض کنیم، بلکه ما می‌خواهیم آن‌ها را با فضاگشایی، خرد و صنع زندگی عوض کنیم، چرا که می‌دانیم قفل‌ها و چالش‌های من ذهنی هرگز با تدبیرها و فکرهای من ذهنی باز نمی‌شود.

ذره ذره گر شود مفتاح‌ها  
این گشایش نیست جز از کبریا  
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۴)

اگر تمام ذرات هستی تبدیل به کلید شوند، باز هم نمی‌توانند قفل سخت من‌ذهنی را باز کنند، چرا که این قفل فقط و فقط با فضاگشایی، مهم ندانستن آنچه که ذهن نشان می‌دهد و تسلیم در برابر «قضا و کن‌فکان» خداوند باز می‌شود.

چون فراموشت شود تدبیر خویش  
یابی آن بخت جوان از پیر خویش  
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۵)

هر گاه با مهم ندانستن و توجه نکردن به چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد تدبیر من‌ذهنی و افکار همانیده را رها کنی و آن را به فراموشی بسپاری، در اینصورت آن بخت جوان، بیداری، دید عدم و بینش زندگی را از خدا و فضای گشوده شده درونت می‌گیری و از زندگی آگاه می‌شوی.



نکته ۱: اگر ما به جای فضاگشایی از تدبیر من ذهنی استفاده کنیم و با فکرهای من ذهنی بخواهیم مشکلات خود را حل کنیم فقط زندگی خود را تلف کرده، تبدیل به مسئله، مانع و دشمن می‌کنیم.

نکته ۲: در ذات من ذهنی مسئله سازی، مانع سازی، درد سازی و اتلاف زندگی وجود دارد؛ شما نمی‌توانید بگویید که من سعی می‌کنم برای خودم مسئله نسازم همینکه به یک چیز ذهنی توجه می‌کنید و مرکز شما تبدیل به جسم می‌شود شما مسئله ساز، درد ساز و مانع ساز می‌شوید. بقایای دردها نیز در شما باقی می‌ماند و باید بعداً برای رفع آن‌ها چاره‌اندیشی کنید، بنابراین بهتر است اصلاً به آنچه که ذهن نشان می‌دهد توجه نکنید و آن را به مرکزتان نیاورید.

(قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۶۳)  
 - «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»  
 «کلیدهای آسمان‌ها و زمین نزد اوست...»

چون فراموش خودی، یادت کنند  
بنده گشتی، آنکه آزادت کنند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۶

هر گاه من ذهنی، تدبیر و عملش را فراموش کنی، مرتب با فکر بعد از فکر آن را نسازی و بزرگ نکنی و هر لحظه به صورت «من» بالا نیایی خداوند تو را یاد می کند و چون در این لحظه با تسلیم، فضاگشایی و رضا بنده خدا شدی؛ در اینصورت زندگی تو را از من ذهنی، همانیدگی ها و دردها آزاد و رها می کند.

نکته: در این داستان نیز سنُّ نگران من ذهنی اش نبود، خودش را به عنوان من ذهنی فراموش کرد، به امیر صبر کردن را یاد داد و با او چنان با احترام برخورد کرد که مقدار زیادی از هشیاری اش آزاد شد.

از سخن گویی مجوید ارتفاع  
منتظر را به ز گفتن، استماع

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۶)

-ارتفاع: بالا رفتن، والایی و رفعت جستن  
-استماع: شنیدن، گوش دادن

هرگز نخواهید از طریق حرف زدن و فکر کردن درباره چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد به عنوان من ذهنی بلند شوید و من ذهنی خود را بسازید، زیرا برای کسی که فضا را می‌گشاید و منتظر کمک خداوند و زنده شدن به زندگی است، گوش دادن بهتر از حرف زدن به عنوان من ذهنی است.

نکته: شما باید هر لحظه ذهنتان را خاموش کنید و اجازه دهید زندگی از طریق شما سخن بگوید، نه اینکه با فکرهای همانیده و آوردن چیزهای ذهنی به مرکزتان هر لحظه من ذهنی خود را ببافید.

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۶)  
 - «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ.»  
 «و گفتند: ای مردی که قرآن بر تو نازل شده، حقا که تو دیوانه‌ای.»

[اگر انسان فضاگشایی کند و به هرچیز دون و پستی که ذهن نشان می‌دهد تعظیم نکند، در اینصورت انسان‌های من‌ذهنی او را دیوانه خطاب خواهند کرد.]

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۱۱-۱۰)  
 - «و لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ. وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.» «و ما رسولان خود را پیش از تو به میان اقوام پیشین فرستاده‌ایم. هیچ پیامبری بر آن‌ها مبعوث نشد، جز آنکه مسخره‌اش کردند.»

[ما نیز هر کسی را که می‌آید می‌گوید من‌ذهنی، من اصلی شما نیست، یک «من» دیگری وجود دارد و شما باید فضا را باز کنید، سبک زندگی‌تان را عوض کرده و چیزهای جامد را در مرکزتان نگذارید و برحسب الگوهای جامد زندگی نکنید، بلکه برحسب صنع زندگی کنید، مسخره می‌کنیم. باید از خودمان پرسیم آیا ما کسی را که می‌خواهد به حضور برسد و آثار مولانا را می‌خواند و یا مثلاً شخص خود مولانا را مسخره نمی‌کنیم؟]

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۱۵-۱۴)  
 - «وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ. لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ.»

«اگر بر ایشان از آسمان دری بگشاییم که از آن بالا روند، گویند: چشمان ما را جادو کرده‌اند، بلکه ما مردمی جادوزده هستیم.» [دیدن بر حسب همانیدگی‌ها همان جادو شدن است. حال زمانی که خداوند با بی‌مرادی به ما پیغام می‌دهد و می‌گوید فضا را باز کن، مرا به مرکزت بیاور و شکایت نکن، ما همچنان مقاومت کرده، می‌گوییم ما به جادوزدگی عادت کرده‌ایم و دل‌مان می‌خواهد بر حسب همانیدگی‌ها ببینیم.]

«قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۲-۲۳)  
 - «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ  
 وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ.»

«و بادهای آبستن کننده را فرستادیم، و از آسمان آبی نازل کردیم و شما را بدان سیراب ساختیم و شما را نرسد که خازنان آن باشید. هرآینه ما هستیم که زنده می کنیم و می میرانیم و بعد از همه باقی می مانیم.» [بادهای آبستن کننده همان «دم» زندگی است که اگر انسان فضا را بگشاید و این «دم» را در دردها و رنجش ها ذخیره نکند، در اینصورت خداوند او را به بی نهایت و ابدیت خود زنده می گرداند؛ و در حقیقت آنچه که باقی می ماند فقط خود زندگی است و همه چیز جز ذات او بر باد فنا و نیستی می رود؛ بنابراین ما باید از جنس خداوند شویم.]

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۵-۲۴)  
 - «وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ. وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ.»  
 «و می دانیم چه کسانی از شما از این پیش رفته اند و چه کسانی واپس مانده اند. و پروردگار تو همه را محشور می گرداند، زیرا اوست که حکیم و داناست.»

[عده ای به زندگی زنده شده اند و عده ای نیز دنبال آن ها می روند تا به زندگی زنده شوند، چرا که همه چیز خداوند است. پس ما نیز باید به او زنده شویم.]

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۶)  
 - «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ.»  
 «ما آدمی را از گل خشک، از لجن بویناک آفریدیم.»

[لجن بویناک همان من ذهنی است که به اطراف بوی درد می پراکند.]

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۹-۲۸)

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلٰوٰتٍ مِّنْ حَمٍَٔ مَّسْنُوٰنٍۙ فَاِذَا سَوَّیْتَهُۥ وَ نَفَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُّوْحِیْ فَقَعُوْا لَهٗ سَاجِدِیْنَۙ»

«و پروردگارت به فرشتگان گفت: می خواهم بشری از گل خشک، از لجن بویناک بیا فرینم. چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید.» [به عبارتی وقتی خداوند انسان را از من ذهنی بیرون آورده و به خود زنده می کند، باید همه به چنین انسانی سجده کنند، ولی من ذهنی سجده نمی کند چون نماینده شیطان است.]



-(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۳۳-۳۰)

«فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ. قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ. قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِئٍ مَسْنُونٍ.»

«فرشتگان همگی سجده کردند، مگر ابلیس که سر باز زد که با سجده کنندگان باشد. گفت: ای ابلیس، چرا تو از سجده کنندگان نبودی؟ گفت: من برای بشری که از گل خشک، از لجن بویناک آفریده‌ای سجده نمی‌کنم.» [هر کسی از جنس خدا و زندگی بوده و به بی‌نهایت و ابدیت او زنده باشد، فرمانبردار خداست. از طرفی ابلیس و نماینده‌اش من‌ذهنی قادر به دیدن انسان زنده به حضور نیستند.]

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۳۶-۳۴)  
 - «قَالَ فَأَخْرَجَ مِنْهَا فَايَكُ رَجِيمًا. وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ. قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ.»  
 «گفت: از آنجا بیرون شو که مطرود هستی. تا روز قیامت بر تو لعنت است. گفت: ای پروردگار من، مرا تا روزی که دوباره زنده می‌شوند مهلت ده.»

[خداوند شیطان و من‌ذهنی را از فضای یکتایی بیرون می‌کند و آن‌ها را مورد لعنت خود قرار می‌دهد.]

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۳۸-۳۷)  
 - «قَالَ فَايَكُ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.»  
 «گفت: تو در شمار مهلت یافتگانی. تا آن روزی که وقتش معلوم است.»

[خداوند تا زمانی که انسان دوباره از لجن بویناک ذهن بیرون بیاید، به ابلیس مهلت داده که بر سر راه انسان قرار بگیرد.]

«قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۴۰-۳۹)  
 - «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.»

«گفت: ای پروردگار من، چون مرا نومید کردی، در روی زمین بدی‌ها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم، مگر آن‌ها که بندگان با اخلاص تو باشند.»

[بدی‌ها، همان همانیدگی‌ها هستند که با دید من ذهنی در نظر ما بسیار زیبا جلوه می‌کنند، ولی اگر با فضاگشایی مرکز را عدم کنیم ابلیس و من ذهنی که نماینده اوست نمی‌تواند ما را گول بزند و چیزها را به مرکز ما آورده منحرفمان کند.]

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۴۳-۴۱)  
 - «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ. وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ.»

«گفت: راه اخلاص راه راستی است که به من می‌رسد. تو را بر بندگان من تسلطی نیست، مگر بر آن گمراهانی که تو را پیروی کنند. و جهنم میعادگاه همه آنهاست.» ([راه راستی برای ما همان راه انسان به حضور رسیده است که با خداوند یکی شده‌است، و اگر ما فضا را باز کنیم، ابلیس، من ذهنی خودمان و من ذهنی دیگران نمی‌توانند هیچ اثری روی ما بگذرانند، ولی اگر چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکز بیاوریم، جهنم افسانه من ذهنی را ملاقات خواهیم کرد.]

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۹۹-۹۸)  
 - «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.»  
 «به ستایش پروردگارت تسبیح کن و از سجده کنندگان باش. و پروردگارت را بپرست، تا لحظه مرگت فرا  
 رسد.»


[ما باید جزو سجده کننده‌گان باشیم یعنی مرتب با فضاگشایی مرکز را عدم کنیم، تسلیم شویم و آن چیزی را  
 که ذهن نشان می‌دهد مهم ندانیم تا به مرکزمان نیاید و اینقدر به اینکار تعهد داشته باشیم تا مرگمان نسبت به  
 من ذهنی که معادل با یقین یعنی زنده شدن به زندگی و استفاده نکردن از معلومات ذهنی است فرارسد.]

با تشکر:  
 کارگروه خلاصه سازی متن برنامه‌ها  
 گوینده: لیلا مظاهری



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**